

دولت رانتیر، طبقه متوسط جدید و بی‌ثباتی سیاسی در عصر پهلوی دوم

سعید جهانگیری*
ابوالقاسم طاهری**
علیرضا ازغندی***
احمد ساعی****

چکیده

سقوط حکومت پهلوی دوم از زوایای مختلف و در چارچوب نظریه‌های گوناگون بررسی شده است. از جمله رویکردها در این زمینه، رابطه میان فرایند توسعه در این دوره و سقوط این حکومت است. نوسازی و مدرنیزاسیون متأثر از الگوهای غربی و متکی به سیاست‌های آمرانه محمدرضا شاه پهلوی از دهه ۴۰ شمسی به بعد، نگرانی فزاینده گروه‌ها و اقلیت‌ها را برانگیخت. ایران به عنوان کشوری در حال توسعه و با اقتصادی تک محصولی، به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به بعد، دولتی رانتی دانسته شد. این امر باعث شده که دولت تحصیلدار به توجه به سازوکارهای غیرواقعی و بدون توجه به منافع سایر طبقات در مافوق آن‌ها قرار داشته باشد با ورود نفت و

* . دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
saeedjahangiri61@yahoo.com

** . استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
a-taheri@srbiau.ac.ir

*** . استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
a-azghandi@srbiau.ac.ir

**** . دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
a-saei@srbiau.ac.ir

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۴/۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۶

مدیریت نفتی، دولت تحصیلدار در ایران برای پشتیبانی و مشروعیت کارکردی دست به طبقه سازی بویژه طبقه متوسط که از لحاظ مالی مستقل نبوده، زده است. این پروسه باعث شده که طبقات در برابر دولت حقی نداشته باشند و نتوانند دولت را به چالش بکشند. لذا پرسش نوشتار حاضر این است که: دولت رانتیر چه نقشی در پیدایش، گسترش و ساخت طبقه متوسط جدید داشته است؟ ماهیت دولت تحصیلدار به گونه ای است که در آن جامعه وزنه ای قابل اعتنایی به شمار نمی آید چرا که دولت در سایه ای دریافت رانت ها از خارج دیگر به منابع داخلی درآمد (مالیات ها، عوارض و) احساس نیاز نمی کند. این باعث می شود دولت قدرت انحصاری کسب کند و نیازی به دخالت دادن گروه ها و طبقات مختلف در قدرت نبیند.

واژگان کلیدی

دولت رانتیر، نوسازی، توسعه سیاسی، طبقه متوسط جدید، پهلوی دوم.

مقدمه

با اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۳۲۰، طبقه می متوسط دوباره سربرآورد؛ نفسی تازه کرد و خواست های همیشگی خود مانند توسعه سیاسی، دموکراسی و حق شهروندی را مطالبه نمود. این طبقه در زمان نخست وزیری مصدق به اوج قدرت رسید. در این دوران، اقتصاد نفتی کنار گذاشته شد؛ حتی ملی کردن نفت نیز حرکتی صرفاً سیاسی و نه اقتصادی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۲۲۵). در این سال ها، به دلیل ضعف دولت مرکزی، هرج و مرج شدید سیاسی و آثار و تبعات ناشی از جنگ جهانی دوم، کشور از فضای باز سیاسی برخوردار بود و احزاب و طبقات اجتماعی گوناگون در صحنه سیاسی جامعه حضور فعال داشتند. علاوه بر این، جریان عظیم نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز در راستای تقویت استقلال کشور به راه افتاده بود و همین قضیه، اهمیت جهانی نفت را برای ملت ایران و قدرت های بزرگ جهان بیش از پیش روشن ساخته بود. در اواخر این دوره، دولت ناچار به اتخاذ سیاست "اقتصاد بدون نفت" شد (امجد، ۱۳۸۰، ۱۰۶). بنابراین، ضمن اینکه دولت در این برهه برای تأمین درآمدهای خود به عایدات نفت چشم دوخته بود و سهم درآمد نفت نیز از کل درآمدهای دولت (به جز سال های تحریم نفت) نسبتاً قابل ملاحظه بود، لیکن به علت وقوع نهضت ملی و بحران مالی که این نهضت برای دولت به بار آورد، در این نکته که اقتصاد و

دولت ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ رانتی نبوده، جای هیچ تردیدی نیست (رزاقی، ۱۳۶۸، ۴۸۵). در نتیجه، در این برهه به دلیل ضعف حکومت مرکزی و بحران مالی دولت، گرایش به سمت نوعی پلورالیسم در ساخت قدرت و آزادسازی فضای سیاسی و اجتماعی صورت گرفت. لذا، تمایل اساسی سیاست و حکومت در جهت تکوین ساخت دولت مطلقه در این دوره دچار گسست گردید و منابع قدرت تا اندازه‌ی زیادی پراکنده شدند و میزانی از مشارکت و رقابت سیاسی - به ویژه در میان نخبگان شهری - به منصفی ظهور رسید (بشیریه، ۱۳۸۰، ۷۷). اما وقوع کودتای ۲۸ مرداد به معارضه‌ای که حرکت دموکراتیک با دولت در جهت کسب قدرت پدید آورده بود، خاتمه داد و کشور بار دیگر به چرخه‌ای از توسعه وابسته و فشرده‌گی طبقات اجتماعی توسط دولت سرکوبگر گرفتار شد (کمالی، ۱۳۸۱، ۱۸۳). طبقه‌ی متوسط دوباره سرکوب شد و این بار پهلوی دوم بود که نمایندگی طبقه‌ی بالا و دولتی‌ها را به عهده گرفت و شعار نوگرایی و رشد اقتصادی را سر داد و به خواست‌های سیاسی طبقه‌ی متوسط بی‌اعتنا ماند. محمدرضا شاه انقلاب سفید (اقتصادی) را به راه انداخت و از طریق آن به طبقه‌ی زحمتکش، سهمین شدن در سود کارخانه‌ها و اصلاحات ارضی را هدیه داد. ولی نه طبقه‌ی متوسط دست از خواست‌های سیاسی خود برداشت و نه طبقه‌ی زحمتکش به عدالت اجتماعی دست یافت (امیراحمدی، ۱۳۸۱، ۳۱). در این دوره، پهلوی دوم شدیداً به ارتش و درآمدهای نفتی متکی شد و حتی در رابطه وابستگی بیشتری با ایالات متحده قرار گرفت. در این مرحله‌ی تازه، دولت با وظیفه‌ی توزیع و تخصیص مازاد اقتصادی به صورت عواید نفتی روبه رو بود. این عواید به نحو بنیادی، مناسبات اقتصادی و سیاسی دولت را دگرگون کرد و موجب تغییرات نهادی سریعی شد. بخش نفت عملاً از بقیه‌ی اقتصاد سیاسی مستقل گردید و این استقلال، نه تنها استقلال فنی بود، بلکه مهمتر از آن، بازده نفت وابستگی بسیار ناچیزی به ابزارهای داخلی تولید داشت و به ویژه، سهم بخش نفت از کل نیروی کار بسیار ناچیز بود. بر این اساس، عایدات نفت به عنوان درآمد به نیروی کار و سرمایه‌ی داخلی تعلق نمی‌گرفت، بلکه نوعی عایدی دولت محسوب می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۱۳۳-۱۳۲). درآمدهای نفتی را دولت دریافت و خرج می‌کرد. همین امر، استقلال فنی - اقتصادی بخش نفت را به استقلال اجتماعی - اقتصادی دولت تبدیل کرد. در واقع، جایگاه تاریخی دولت، واژگونه شده بود؛ این، بخش‌های اقتصادی داخلی از جمله بخش خصوصی بود که از لحاظ دریافتی‌های مستقیم و غیرمستقیم رفاهی از طریق هزینه شدن درآمدهای نفتی توسط دولت، وابسته به دولت بود. از راه همین سازوکار، دولت به تنها سرچشمه‌ی قدرت اقتصادی و به تبع آن، قدرت اجتماعی و سیاسی بلامنازع مبدل شد؛ قدرتی که به

علاوه، از تلاش‌های تولیدی جامعه نیز مستقل گردید (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۱۳۲-۱۳۳). درحقیقت نفت، متغیر تعیین کننده‌ی کل بافت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران عصر پهلوی دوم بود و به طور قطعی می‌توان گفت دولت محمدرضا پهلوی واجد ویژگی‌های عمومی یک دولت تحصیلدار تمام عیار بود.

چهارچوب نظری

نوسازی

تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در غرب مسیر جوامع غربی را به سوی نوسازی و توسعه همه جانبه هدایت نمود. تئوریهای مربوط به نوسازی در غرب برخاسته از تحولاتی چون انقلاب صنعتی، انقلاب‌های سیاسی - اجتماعی و اصلاحات پیاپی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود که در زمان کوتاهی به دیگر جوامع توسعه نیافته تسری یافت. تئوری‌های رشد اقتصادی در اولین دهه بعد از جنگ جهانی دوم الگوی غالب تئوری‌های توسعه به شمار می‌رفت. دیدگاه رشد اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم درست در شرایطی که ایالت متحده در چارچوب طرح مارشال کمک‌های اقتصادی پرشماری به کشورهای خسارت دیده از جنگ کرد، گسترش یافت. این تئوری با تأثیرپذیری از رویکردهای کلاسیک اقتصاد سرمایه‌داری به ویژه آدام اسمیت، ریکاردو و مالتوس بر این باور استوار بود که رشد اقتصادی به خودی خود منجر به نابودی فقر خواهد شد.

پس از دهه ۶۰ تئوری نوسازی جایگزین تئوری رشد گردید. این تئوری از کیفیت کاملاً متفاوتی برخوردار بود چرا که فرآیند نوسازی در غرب درصدد تدوین تئوری‌ای بود که بتواند رشد اقتصادی را همیشه با سایر ابعاد اجتماعی و فرهنگی به مطالعه بکشد. این رویکرد ویژه را برحسب دو عامل می‌توان توضیح داد. (تودارو، ۱۳۶۶:۱).

الف) نظریه پردازان رشد در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی تزریق سرمایه به کشورهای روبه رشد را کافی می‌دانستند تا موتور اقتصاد این کشورها با سرعت مطلوب حرکت کند و سایر مشکلات اجتماعی و فرهنگی این جوامع را حل کند. اما در عمل این تئوری با ناکامی روبرو شد و در اواخر دهه ۱۹۶۰ آشکار گشت که رشد اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند شرایط زندگی میلیون‌ها انسان جهان سوم را بهبود ببخشد.

دوم، در سال‌های نخست بعد از جنگ کارآمدترین ابزاری که اتحاد شوروی در مقام رقیب اصلی امریکا به کار می‌گرفت، سلاح ایدئولوژیک بود. شوروی ظهور پدیده فاشیسم در اروپا را محصول

ایدئولوژی سرمایه‌داری در دوران رکود معرفی می‌کرد و علت عقب ماندگی جهان سوم را جهان سرمایه‌داری می‌دانست و تنها راه نجات را تحقق شعار سوسیالیسم و رهایی از سرمایه‌داری اعلام می‌کرد. در این سو شوروی در سراسر کشورهای جهان با روشنفکران چپ پیوند برقرار کرد. در این میان غرب نیز جهت مقابله با این نگرش به طرح یک ایدئولوژی مقبول برای جهان سومی‌ها تحت عنوان مدرنیزاسیون دست زد. نوگرایی تنها جنبه اقتصادی نداشت بلکه ابعاد فرهنگی و اجتماعی را نیز دربرمی‌گرفت. محور اصلی این رویکرد به توسعه که بدیل واقعی تئوری‌های چپ به شمار می‌رفت نفی عقب ماندگی و بهره‌گیری از بنیادهای بین‌المللی بود.

دولت رانتیر

رانت را می‌توان نوعی مازاد یا سود غیرتولیدی دانست. این سود بیش از مقداری است که برای به کارگیری یک عامل تولیدی لازم است، به گونه‌ای که اگر این مقدار مازاد نیز از عوامل گرفته شود ممکن است هنوز هم انگیزه فعالیت و تولید وجود داشته باشد. این سود غیرتولیدی خارج از فرآیند تولید اقتصادی، که مستلزم به مخاطره گذاشتن سرمایه و کوشش فردی است، به دست می‌آید؛ یعنی در نتیجه بهبود فرآیند مدیریت، خلاقیت و نوآوری، افزایش بهره‌وری و کارایی سازمان حاصل نشده است (خضری، ۱۳۸۴، ۷۰). رانت اصطلاحی است که از علم اقتصاد وارد مباحث سیاسی و اقتصاد سیاسی شده است. رانت در علم اقتصاد، به اجاره زمین و اجاره بها اطلاق می‌گردد. به طور کلی هرگونه درآمدی که حاصل کار و تلاش تولیدی نباشد، تحت عنوان رانت نام‌گذاری می‌شود (طیبیان، ۱۳۷۱، ۳) اما زمانیکه در اقتصاد سیاسی درباره‌ی رانت بحث می‌شود، منظور درآمدهایی است که برای یک دولت از منابع خارجی (از طریق فروش مواد خام و منابع زیرزمینی با کمک‌های سایر دولت‌ها و یا برخی موارد دیگر) به دست می‌آید. این درآمدها ارتباطی به فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ندارند و از یک فعالیت مولد اقتصاد داخلی به دست نمی‌آیند. بنابراین می‌توان آن‌ها را درآمدی دانست که غالباً از استخراج مواهب الهی به دست می‌آید. نمونه‌ی بارز درآمدهای رانتی درآمدهای نفتی است که به وسیله‌ی کشورهای صادرکننده‌ی نفت به دست می‌آید (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۲) بنابراین رانت درآمدی است که بدون تلاش به دست می‌آید و در برابر مفاهیمی چون "مزد" و "سود" به کار می‌رود که در نتیجه فعالیت‌های اقتصادی حاصل می‌شود. دیوید پیرس در فرهنگ لغت اقتصاد مدرن نیز رانت را این چنین تعریف می‌کند:

"رانت پرداختی است در ازای یک عامل تولید که از میزان لازم برای حفظ

وضعیت کاربرد فعلی آن بیشتر است". (Pearce, 1989, p. 37)

تأثیر رانتیریسیم بر ماهیت طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی

رانتیریسیم اصولاً به شیوه‌ی رفتار و حکومت دولت رانتیر اطلاق می‌گردد. این شیوه‌ی خاص سیاست و حکومت دارای دو مشخصه‌ی عمده است. نخست اینکه رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا در نتیجه ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶، ۱۵۳). مهم‌ترین شیوه‌ی مورد استفاده‌ی حکومت برای جذب طبقات و گروه‌های مختلف عبارتند از: اعطای اعتبارات و وام‌های خاص به گروه‌هایی از جامعه، افزایش هزینه‌های دولتی در اقتصاد داخلی، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها و ... بنابراین، رفتار دولت رانتیر را می‌توان در چارچوب همین شیوه‌ی رانتیریسیم مورد بررسی و مطالعه قرار داد (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۹). ماهیت دولت تحصیلدار به گونه‌ای است که در آن جامعه وزنه‌ی قابل اعتنایی به‌شمار نمی‌رود چرا که دولت در سایه‌ی دریافت رانت‌ها از خارج (نفط یا هر ماده‌ی خام دیگر) دیگر به منابع داخلی درآمد (مالیات‌ها، عوارض و صدور کالاهای صنعتی و ...) احساس نیاز نمی‌کند (میرترابی، ۱۳۸۴، ۱۱۷). یکی از پیامدهای مهم افزایش استقلال دولت از جامعه به نوبه‌ی خود باعث می‌شود دولت قدرت انحصاری کسب کند و نیازی به دخالت دادن گروه‌ها و طبقات مختلف در قدرت نبیند (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۳). وابستگی زیاد دولت به رانت باعث کاسته شدن فشار مالی دولت بر جامعه می‌شود زیرا دولت هیچگونه مالیاتی از جامعه دریافت نمی‌کند، و یا اگر مالیات اخذ می‌کند مقدار آن ناچیز است. در چنین شرایطی دولت به علت عدم دریافت مالیات از جامعه، نیازی به اعطای دموکراسی نمی‌بیند. با تمرکز قدرت در دست دولت، امکان توسعه‌ی سیاسی و باز شدن فضای رقابت میان طبقات اجتماعی بر سر کسب قدرت و نهایتاً توسعه‌ی سیاسی و استقرار دموکراسی از جامعه سلب می‌شود (میرترابی، ۱۳۸۴، ۱۱۷). همچنین در شرایطی که منابع عمده‌ی قدرت در دست دولت متمرکز می‌شود و طبقات اجتماعی عملاً از توان لازم برای ایجاد چالش در مقابل دولت برخوردار نیستند، ساز و کار نظارت اجتماعی از جانب جامعه و پاسخگویی از جانب دولت مختل می‌شود. در چنین فضایی امکان استقرار نهادها و رویه‌های دموکراتیک در زمینه‌ی اداره‌ی امور فراهم نخواهد شد (میرترابی، ۱۳۸۴، ۱۱۷). در ادبیات سیاسی به ویژه در چارچوب نظریات مبتنی بر کارکردگرایی، نظام سیاسی به عنوان یکی از خرده‌نظام‌های اجتماعی کارویژه‌های خاصی را بر عهده دارد که از جمله آن‌ها، کارویژه‌ی استخراج منابع از داخل جامعه و توزیع مجدد آن‌هاست. بحث استخراج، هم منابع مادی همچون مالیات و هم منابع انسانی همچون

به کارگیری مهارت‌ها و توانایی‌های طبقات اجتماعی را مدنظر قرار می‌دهد. بر اساس این تحلیل، یکی از معیارهای عمده‌ی سنجش میزان کارایی یک نظام سیاسی، بررسی توان استخراجی و توزیع مجدد منابع در داخل جامعه است (توحیدفام، ۱۳۸۲، ۱۶۹) دولت‌های تحصیلدار نه تنها در زمینه‌ی توان پاسخگویی به جامعه ضعیف هستند بلکه در خصوص استخراج و باز توزیع صحیح منابع در داخل نیز ناکارآمدند. این ضعف در عرصه‌ی سیاسی، رویه‌های دموکراتیک اداره‌ی امور را مختل می‌کند. در عرصه‌ی اجتماعی به نابرابری‌های اجتماعی دامن می‌زند و در عرصه‌ی اقتصادی نیز سبب پیگیری سیاست‌های اقتصادی غیر کارآمد توسط دولت خواهد شد (میرترابی، ۱۳۸۴، ۱۱۸) در این حالت دولت به توزیع کننده‌ی رانت تبدیل می‌شود و اساسی‌ترین نقش را در توزیع ثروت در میان مردم ایفا می‌کند. این دولت همان دولت تخصیصی است که نظریه پردازان به علت اهمیت ویژگی توزیعی اینگونه دولت‌ها به آن‌ها دولت‌های تخصیصی می‌گویند و آن را در مقابل دولت‌های تولیدی قرار می‌دهند (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۳) در چنین حالتی کل نظام سیاسی و اجتماعی به میزان و چگونگی تخصیص هزینه‌های دولت وابستگی پیدا می‌کنند (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۱۴۷) غالب نظریه پردازان اعتقاد دارند که در شرایط وجود امکان کسب درآمد از طریق رانت، استعداد‌های جامعه به جای نوآوری و خلاقیت و فعالیت مولد به سوی کسب درآمدهای آسان جذب شده و این امر سبب تخصیص استعداد‌های کشور از فعالیت‌های مفید به فعالیت‌های مربوط به جستجو و کسب رانت می‌شود. در این شرایط، به علت صرف استعداد‌های کشور در کارهای غیر تولیدی از رشد واقعی محروم خواهد شد (طیبیان، ۱۳۷۱، ۱۴۷) ویژگی عمده‌ی روحیه‌ی رانتیری این است که در این حال، دیگر کار و کوشش علت ثروتمند شدن نیست بلکه شانس و تصادف است که ثروت می‌افزاید. به بیان دیگر، در چنین وضعیتی درآمدهای افراد بستگی به کار و فعالیت تولیدی ندارد، بلکه بیشتر به شانس و موقعیت آن‌ها در ساختار بوروکراسی دولتی بستگی دارد (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۴) دولتی که به مقدار وسیع از رانت برخوردار می‌شود، اقدام به واردات عظیم کالاهای مصرفی و تجملی می‌نماید. ویژگی بارز اقتصاد این نوع جوامع، مصرف زیاد کالاها در قبال تولید کم در جامعه است. چون یکی از مهم‌ترین اهرم‌های حفظ مشروعیت دولت تأمین نیازهای مادی جامعه می‌باشد، بر واردات کالاهای مصرفی تأکید فراوانی می‌کند. در چنین شرایطی چون از طرف دولت، تأکید برای گسترش صنایع و توسعه‌ی صنعتی وجود ندارد، جامعه به صورت مصرف کننده‌ی کالاها و خدمات درمی‌آید و فعالیت‌ها اساساً غیر مولد و غیر اقتصادی‌اند و بخشی از سرمایه‌های جامعه نیز در مسیرهای غلط به هدر خواهد

رفت (خضری، ۱۳۸۱، ۱۳) دولت رانتهایی را که دریافت می‌کند، در اقتصاد داخلی هزینه می‌کند و در حقیقت به عنوان سرمایه‌گذاری‌های کلان در اقتصاد داخلی، با ارائه خدمات رایگان یا ارزان قیمت باعث افزایش هزینه‌های دولتی می‌گردد. در این حالت دولت در اقتصاد دارای یک نقش اساسی در حرکت چرخ‌های اقتصادی می‌باشد (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۴). دولت تحصیلدار به طور انحصاری رانت را دریافت و آن را هزینه می‌کند. همین امر سبب می‌شود دولت بدون مشورت با گروه‌ها و طبقات اجتماعی و بدون در نظر گرفتن مسائلی همچون کارایی و بازدهی اقتصادی، برنامه‌های خود را به اجرا درآورد. در چنین فضایی دولت‌های تحصیلدار بر اساس تجربه‌ی تاریخی، به سیاست‌های مبتنی بر جایگزینی واردات روی می‌آورند. در نتیجه گسترش صنایع با هدف افزایش تولیدات داخلی و کاهش واردات مدنظر قرار می‌گیرد. اما مشکل اینجاست که معمولاً صنایعی که در چنین شرایطی پدید می‌آیند، از کارایی و انعطاف‌پذیری لازم برخوردار نیستند و به سبب پایین بودن کیفیت محصولات این صنایع، تولیدات آن‌ها تنها در بازار داخلی قابل فروش است (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰، ۵۳) همچنین دولت‌های تحصیلدار به طور عمده به توسعه‌ی تولیدات کشاورزی بی‌توجهی و در عوض سعی می‌کنند نیازهای این بخش را از طریق واردات تأمین کنند. نتیجه‌ی نهایی چنین سیاست‌هایی تضعیف بخش کشاورزی و پایه‌گذاری صنایع ناکارآمد است (میرترابی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۱) در یک دولت تحصیلدار برخوردار از رانت، سه طبقه اجتماعی عمده را می‌توان از هم تشخیص داد: الف) طبقات تحت‌الحمایگان دولت که بزرگترین منافع و مزایا را از رانت دریافت می‌کنند. ب) توده‌ی جمعیت شهری که این طبقه هم از آثار افزایش هزینه‌های دولتی بر اقتصاد داخلی نفع بسیار می‌برند. ج) جمعیت روستایی که این طبقه کمترین میزان دریافت را از رانت‌ها دارا می‌باشند (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ۹۵) بحث وضعیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در یک دولت تحصیلدار بستگی زیادی به استقلال دولت از جامعه و کسب درآمدهای کلان رانتهی توسط دولت دارد. استقلال دولت از جامعه، آن را در خارج از نفوذ طبقات اجتماعی قرار می‌دهد. در این حالت، بخش خصوصی اقتصاد داخلی از طریق هزینه کردن درآمدهای رانتهی توسط دولت به آن وابسته می‌شود. به این ترتیب دولت به تنها سرچشمه‌ی قدرت اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌شود. بنابراین در یک دولت تحصیلدار، گروه‌ها و طبقات اجتماعی به دلیل فقدان یا ضعف منابع مستقل از دولت، به دولت وابسته می‌گردند و در چنین شرایطی نمی‌توانند با دولت به چالش بپردازند (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۵) عمده‌ترین وظیفه‌ی یک دولت تحصیلدار، توزیع رانت در میان طبقات و گروه‌های اجتماعی در جهت

کسب مشروعیت و حفظ ثبات سیاسی است. یک دولت تحصیلدار برای انجام چنین وظیفه‌ای ناچار از گسترش سیستم بوروکراسی دولتی است. از طرف دیگر، توسعه‌ی بوروکراسی به عنوان وسیله‌ای برای اشتغال مطرح است. این کار هم به نوبه‌ی خود باعث افزایش مشروعیت دولت می‌گردد (شکاری، ۱۳۷۹، ۳۵).

نقش دولت رانتیر بر طبقه متوسط

نقش دولت تحصیلدار در شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی دوم از این حیث مهم است که طبقه متوسط قشر تأثیرگذار بر سیاست‌های نظام بوده و همواره در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران نقش اساسی داشته است (عیوضی، ۱۳۸۸، ۳۲۰) با در اختیار گرفتن ابزار مستقل مالی خارج از ظرفیت و سیستم جامعه، دولت به فرهنگ‌سازی روی سیاست می‌پردازد و معمولاً تأثیرهای منفی دارد، دلیل آن هم این است که از فرهنگ یک نوع ایدئولوژی ساخته می‌شود. این نوع ایدئولوژی سیاست و فرهنگ را در ترکیب متضاد قرار می‌دهد و جامعه را در نوسان سیاست فرهنگی می‌گذارد و تمامی اقشار جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در عصر پهلوی این نوع فرهنگ‌سازی در طبقات گوناگون تأثیر گذاشته و باعث نوعی رقابت در ائتلاف با دولت شده است تا بتواند در قدرت و ثروت سهمیم باشد. طبقه متوسط نیز با اهداف آرمان‌خواهانه توسعه‌گرایی تلاش می‌کند که از این نوع ایدئولوژی، دفاع صوری کند تا حداقل به آرمان‌های ذهنی خود دست یابد. این نوع رفتار باعث دو وجهی بودن طبقات شده که در برابر دولت تعظیم می‌کنند، اما در مقابل، با سیاست‌های آن نیز مقابله می‌کنند. در دوران پهلوی دوم طبقه متوسط فاقد عقلانیت ابزاری و فرهنگی است و ریشه آن در فرهنگ سیاسی، قبیله‌های و عشیره‌های ما وجود دارد و با وجود استفاده از آموزش مدرن هنوز فرهنگ سنتی در ما ریشه دارد و این به خاطر طبقه‌سازی دولت است که در این راستا به ظرفیت‌های جامعه توجه نکرده و باعث شده که این فرهنگ دست نخورده باقی ماند. در دولت تحصیلدار بعد اقتصادی طبقه‌بندی از اهمیت اساسی برخوردار بوده و بیشتر از آنکه ثروت به قدرت بینجامد قدرت به ثروت انجامیده است. این نوع طبقه‌بندی باعث شده که طبقات گوناگون برای دستیابی به ثروت در قدرت سهمیم شده و حتی آن را توجیه کنند. در ایران طبقه‌بندی اجتماعی، حاصل از تأثیرگذاری دولت است و این تأثیرگذاری بستگی به ائتلاف شکننده با قدرت و توجیه وضع موجود دارد. این نوع طبقه‌بندی نفتی باعث شده که در جامعه و طبقات گوناگون، نوعی ذهنیت رانتی ایجاد شود که در آن کار و کوشش حاصل خلاقیت و پشتکار فرد

نیست بلکه از وابستگی به دولت ناشی می‌شود. طبقه متوسط با چنین ذهنیتی فاقد خلاقیت و ابتکار برای توسعه نهادهای دموکراتیک است و برای تحقق آن تلاش نمی‌کند، بلکه به صورت شعاری و آرمان‌گرا درصدد رسیدن به آن است، اما بسته به شرایط موجود، حالت فعالانه و انفعالی می‌گیرد که این خود باعث افول این طبقه است. در عصر پهلوی دوم با ورود نفت و دولت‌سازی، طبقه متوسط که موتور توسعه بخشی به جامعه مدنی و نهادهای دموکراتیک است، به دامن دولت افتاد و در دامن دولت پرورش یافت. دولت با سرمایه‌گذاری در بخش آموزشی می‌خواست مدرن بودن خود را اثبات کند، ولی در عین حال محتوای سنتی خود را نشان داد و ماهیت طبقات و کارکرد آن‌ها را از محتوای اصلی تهی کرد. بنابراین می‌توان دو عامل عمده‌ی تأثیرگذار بر فرایند طبقه‌سازی را در دوران پهلوی مدنظر قرار داد که موجب واکنش‌های حکومت در فرایند طبقه‌سازی - به طور عام طبقات اجتماعی و به‌طور خاص طبقه متوسط جدید - گردید. نخست سیاست‌های شبه مدرنیستی رژیم شاه و ملزومات ساخت قدرت سیاسی این رژیم، و دوم شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه توسعه و نوسازی که موجب برانگیختن احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید در ایران شد (عیوضی، ۳۲۲) همچنین دولت پهلوی دوم پس از کودتای ۱۳۳۲ درصدد برآمد تا از رشد طبقه متوسط جدید جلوگیری و کنترل سیاسی شدید به عمل آورد؛ زیرا از حمایت خود به خودی این طبقه برخوردار نبود در این جهت فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد و دولت از ترس شکل‌گیری نیروهای مخالف جلوی اشاعه آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگی مشارکتی مردم را گرفت (آشوری، بی‌تا، ۴۰) این اقدام شاه شکاف بین حکومت و طبقه متوسط جدید را تشدید کرد و شمار زیادی از نویسندگان و شاعران، استادان، وکلا، پزشکان و ... به مخالفت با رژیم پرداختند. یکی دیگر از عوامل جدایی بین دولت و طبقه متوسط جدید این بود که در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت تمام قدرت‌ها در شخص شاه متمرکز بود و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان بودند و ابقای آن‌ها در سمت‌های سیاسی و دولتی به وفاداری مطلق نسبت به شاه و پیروی از افکار و خواسته‌های او بستگی داشت. و کلاً نوسازی فاقد پایه‌های اصلی مدرنیته یعنی فرد تفکر انتقادی، آزادی و مشارکت مردمی بود (ادیبی، ۱۳۵۸، ۴۰-۳۰)

معین است و اعضای آن دارای پایگاه‌های اجتماعی مختلف‌اند و این امر مانع از آن شده که بتواند طبقه مستقل و واحدی برای کنش‌های سیاسی - اجتماعی تشکیل دهند. از این رو دولت تحصیلدار با توجه به درآمدهای نفتی و عدم وابستگی مالی به طبقات، به نوعی طبقه‌سازی از بالا

دست می‌زند، به طوریکه رانت نفت، پیدایش و ماهیت طبقات اجتماعی، تحولات آن‌ها و مناسبات بین این طبقات و ارتباط همه آن‌ها با دولت را تعیین کرده است. دولت تحصیلدار در دوران پهلوی دوم باعث عدم آگاهی طبقات از روند نهادینه سازی شده است و روند شکل‌گیری آن‌ها را کند کرده است. شکل‌گیری هر طبقه، نشان دهنده ظرفیت آن جامعه برای تحقق روندهای دموکراتیک و قانونی است که جامعه را به سوی شکل‌گیری یک دولت — ملت براساس خواست‌های گوناگون سوق می‌دهد، اما در عصر پهلوی دوم شکل‌گیری گروه‌ها براساس روندهای مشخص تولیدی و قشربندی اقتصادی نبوده است، بلکه براساس خواست دولت فراطبقاتی آن هم به صورت امتیاز بوده است. افزایش درآمدهای نفتی باعث حجیم شدن دولت به خصوص بخش بوروکراسی آن شد و این عامل باعث شده است دولت، مستقل از طبقات عمل کند و اگر هم عملاً طبقه‌ای در این وضعیت تشکیل شود دولت ساخته است. در واقع زمینه‌های مادی شکل‌گیری طبقه در زمان پهلوی دوم ناپایدار است، چون منبع اصلی تأمین اقتصادی، نفت است. دولت تحصیلدار اجازه شکل‌گیری طبقات به معنای مدرن را نمی‌دهد. در پهلوی دوم از انسجام، تشکیلات و وحدت نظری و عملی در درون طبقات خبری نیست به خاطر اینکه ساختار نفتی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، چون شکل‌گیری طبقات، گرایش و هنجارها برای یکپارچه شدن و یک دست شدن زمان زیادی می‌برند، ولی در زمان محمدرضا شاه به علت ناپایداری عمومی بویژه سیاسی، اصلاً چنین چیزی شکل نمی‌گیرد، ضمن این که ساختار نفتی هم علاقه‌ای به شکل‌گیری طبقه‌ای مستقل از قدرت را ندارد. از این رو افزایش درآمدهای نفتی به نوعی باعث وابستگی طبقات به دولت شده به گونه‌ای که نتوانند نقش اساسی خود را در جامعه ایفا کنند، لذا در عصر پهلوی دوم طبقه متوسط فاقد خودآگاهی لازم، استحکام و پایه‌های عینی است، به هم بین دلیل طبقه متوسط به معنای واقعی آن متشکل نیست و نمی‌تواند ایفاگر نقش تاریخی خود مثل کشورهای پیشرفته و اقتصادی مدرن باشد، درحالی‌که در کشورهای صنعتی طبقه متوسط موتور توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده و نقش پیشگامی در تحولات آن جوامع ایفا کرده است. خلاصه آنکه، دولت تحصیلدار به تناسبات افزایش درآمدهای رانتی، نیروها و طبقات اجتماعی را به خود وابسته می‌سازد. این وابستگی با ایجاد اشتغال، اعطای کمک‌های مستقیم، اعطای وام برای سرمایه‌گذاری و ... عملاً همه طبقات اجتماعی از جمله طبقه متوسط جدید را در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی سیاست‌های دولت تعیین‌کننده موجودیت و سرنوشت مختلف طبقات اجتماعی است.

طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی در دوران پهلوی دوم

تجربه اندک ایران در فعالیتهای حزبی بعد از انقلاب مشروطیت، ضعف نسبی گروههای برگزیده سیاسی و وجود عوامل نیرومندی که سیر تاریخ سیاسی ایران را به سوی ساخت قدرت مطلقه سوق می‌داد، راه توسعه ایران را تغییر دادند. تحکیم ساخت قدرت مطلقه، مانع تکوین احزاب به‌عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. ساخت قدرت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی است بلکه موجب نهادزدایی از سیاست و گسترش روابط شخصی و غیر رسمی شدن فرآیندهای سیاسی نیز می‌گردد. سیاست حکومت بیشتر معطوف به جذب و حل نیروهای سیاسی بود و نه پذیرش و پرورش آنها. تمامی این موارد باعث شده که موانع زیادی در مقابل توسعه سیاسی قرار بگیرد. انباشت قدرت سیاسی در ایران و تمرکز منابع اجبار در دست حکومت، زمینه مناسبی برای اعاده سیاست غیررسمی مبتنی بر «دوره‌ها» و گروههای پنهان و غیرپنهان به‌وجود آورد. به گفته شاه: «اصلاحات ارضی، آزادی زنان و سهمیه شدن کارگران در سود کارخانه‌ها تنها مقدمه بودند، هدف ما برقراری حکومت مردم به‌وسیله مردم و دستیابی به دموکراسی قانونی بود». (نقل از: نظری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۳۹)

این چنین بود که در عصر پهلوی دوم، شرایط اجتماعی - سیاسی دولت در تحولات ساختاری آن تأثیر بسزایی داشت. شرایط ساختاری نئوپاتریمونالیستی (پدر شاهی نوین) رژیم محمدرضا شاه باعث شد تا از سازمان‌دهی و مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فعالیتهای سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به گونه‌ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند. مشارکت اعضایی که می‌بایست از طریق نهادهای مدنی انجام پذیرد، عملاً ناممکن بود و همه گروه‌های اجتماعی، تحت کنترل و اعمال نظارت حکومت قرار داشتند. در دوران محمدرضا شاه، دو عامل عمده، روند شکل‌گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت: اول، تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم، شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه نوسازی که موجب برانگیختگی احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید گردید. شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرآیند طبقه‌سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را وادار نمود تا در برخورد با طبقات اجتماعی، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کند و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام نماید. به همین دلیل در دوره محمدرضا شاه، سیاست‌های دولت از طبقه متوسط سنتی و از طبقه متوسط جدید، هیچ‌گاه به یک پایگاه اجتماعی مطمئنی برای رژیم تبدیل نشد. بحران طبقات اجتماعی در فرآیند

طبقه‌سازی از مشخصات جامعه سیاسی دوران محمدرضا شاه به حساب می‌آید؛ به طوری که حتی طبقات وابسته به دولت نیز از حداقل قدرت سیاسی برخوردار بودند و رژیم شاه به‌طور جدی نتوانسته بود در بین این گروه‌ها پایگاه مطمئنی برای خود دست و پا کند. شاه، اعضای طبقات وابسته درباری را در مقابل یک دیگر قرار داده بود. مدیران رده بالا، طراحان و متخصصین مورد توجه شاه، ضعیف و فاقد قدرت بودند. طبقات متوسط جدید علیرغم وابستگی مالی آن‌ها به دولت، از نظر سیاسی رانده شده بودند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد که آخرین امیدهای طبقه متوسط جهت تقلیل استبداد از بین رفت و دولت با چهره سرکوب‌گرانه‌تری مجدداً به قدرت بازگشت، شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان به مخالفت با رژیم پرداختند. از این دوره سرشت روابط دولت با طبقات اجتماعی دگرگون شد. طبقه متوسط به علت دسترسی به آموزش‌های غربی، چه در ایران و چه در خارج از کشور، قویاً جذب مفاهیم سیاسی غرب از قبیل: دموکراسی، آزادی و ناسیونالیسم، و هواخواه اصلاحات ریشه‌ای سیاسی، اقتصادی و بعضاً طرفدار جنگ مسلحانه و اقدامات براندازانه شد و طبقه متوسط سنتی (روحانیون و بازاریان و تجار قدیمی) نیز پس از سال‌ها سکوت و انزوا به رهبری امام خمینی به تدریج، پروژه اصلاحات تا انقلاب را سپری کرد و به یاری طبقه متوسط جدید، رژیم پهلوی را سرنگون نمود. بدین سان انقلاب ۱۹۷۹ به دست توده انبوه حقوق‌بگیران، تکنوکرات‌ها و روشن‌فکران صورت گرفت. تصادفی نیست که قلب انقلاب اسلامی، مسجد شاه در جوار بازار تهران نبود؛ بلکه دانشگاه تهران بود که در خیابانی واقع شده بود که نام رضا شاه بسیار ضد مذهبی و متجدد را داشت. (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۴۲)

این در حالی بود که، با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران، طبقه متوسط جدید به‌ویژه روشنفکران، فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. پس از سقوط رضا شاه، اتحادیه کارگران ایران شکل گرفت، احزاب سیاسی جدید به وجود آمد و مجلس که در گذشته حامی حکومت محسوب می‌شد، به‌طور مؤثری صاحب نفوذ گشت و روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها به شکل مناسبی در عرصه اجتماعی حاضر شدند. تعداد روزنامه‌های منتشره نیز که در گذشته تنها ۹۸ عدد بود به ۵۲۷ عدد افزایش یافت.

با این حال، بعد از کودتای ۱۳۳۲ دولت پهلوی از حمایت طبقه متوسط جدید منصرف شد؛ اکثر اعضای این طبقه از فعالیت سیاسی منع شدند و رژیم برای نویسندگان، شاعران و استادان موانعی ایجاد کرد. پس از کودتا رژیم تمام احزاب و گروه‌های ملی‌گرا و چپ‌گرا، چپ و تشکیلات وابسته به

آن‌ها را محدود کرد یا از بین برد. از قدرت اجتماعات بازرگانی و تشکیلات دانش آموزشی احزاب سیاسی مجاز کاسته شد و مجلس تنها همچون یک نشان حکومتی عمل می‌کرد و هیچ مخالفت قانونی در برابر شاه انجام نمی‌داد. این اقدام شاه بر شکاف بین حکومت و طبقه متوسط جدید افزود و قشر وسیعی از طبقه متوسط جدید را در برابر سیاست نوسازی آمرانه شاه قرار داد.

نخبگان برجسته طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی دوم را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروه اول نخبگانی بودند که در درون سازمان سیاسی نقش داشته و با دولت همکاری می‌کردند اما با نخبگان دیگر نظام سر مخالفت داشتند و گاهی این مقابله به تعارض با شخص شاه منجر می‌شد. گروه دوم در نظام سیاسی هیچ نقشی نداشته و معمولاً نه تنها با اساس سلطنت شاه مخالفت می‌کردند بلکه با نخبگان سیاسی نیز تعارض داشتند و دلیل مخالفت این گروه روند غیردمکراتیک نوسازی در ایران بود. یک تقسیم‌بندی دیگر، طبقه متوسط جدید را به دو بخش متفاوت با ماهیت‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی اجتماعی تقسیم می‌نماید. بخش اعظم آن را کارکنان دولت و با حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اصلی طبقه متوسط جدید به شمار می‌رفتند. آن‌ها خواستار دگرگونی‌های بنیادی سیاسی - اجتماعی بودند. بخش دیگر شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیت‌های مهمی در سازمان‌ها و دستگاه‌های اداری کشور اشغال می‌کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه برقرار می‌کردند. این بخش می‌توانست به صورت وسیله اعمال زور و فرمان‌های سلطنتی درآید. آن‌ها با هرگونه بنیادی در جامعه مخالف بودند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۱۶)

در مجموع، در دوره محمدرضا شاه از سال ۱۳۴۲ - ۱۳۲۰، علی‌رغم همه فشارها و تضيیقات رسمی علیه دو رکن طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار، حضور آن‌ها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به‌طور فعال وجود داشت و روحانیت در جایگاه رهبری مبارزات سیاسی و بازار به عنوان پایگاه مردمی و اقتصادی نقش‌آفرین بود. (مهاجرنیا، ۱۳۸۳: ۲۵)

در نیمه دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، بازار که جایگاه اصلی طبقه متوسط سنتی بود به انحطاط گرایید و در مقابل، خدمت در دستگاه‌های صنعتی و اقتصادی توسعه پیدا کرد و تجار و کسبه و پیشه‌وران قدیم و مجموعه کسانی که بازار را تشکیل می‌دادند با همه نقش و تأکیدی که در حیات اقتصادی مملکت داشتند، نفوذ دیرینه خود را در اجتماع و سیاست تاحدی از دست دادند. میانگین نسبت حضور تجار و اصناف در پنج دوره اول (۱۲۸۵ تا ۱۳۰۲) در مجلس شورای ملی ۱۱ درصد کل نمایندگان مجلس و در پنج دوره بعدی (۱۳۲۰ تا ۱۳۰۴) ۴.۱۱ درصد بود که این نسبت در دوره بیست و یکم

(۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶) به ۷.۷ درصد و در دوره بیست و چهارم (۱۳۵۴ تا ۵۷) به ۸.۶ درصد تقلیل یافت. (بهنام و راسخ، ۱۳۴۹: ۴۹)

علاوه بر این‌ها، رژیم با انجام نوسازی اقتصادی و اجتماعی و قصور در انجام نوسازی سیاسی، به طور کلی روابط خود را با ساختار اجتماعی تیره کرد و خطیرتر از همه پل‌های معدودی را که در گذشته تأسیسات سیاسی را با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه با بازارها و رؤسای مذهبی متصل می‌کرد، قطع نمود و سرانجام با تشکیل حزب رستاخیز توهین آشکاری به بازار نمود. حزب رستاخیز در حمله به بازار و تحت فشار قرار دادن بازارهایی که قبلاً در حلقه محاصره دولت قرار گرفته بودند، به دولت ملحق شد و بدین ترتیب بازاریان و طبقه متوسط سنتی در وحشت فزاینده‌ای از مبارزه ضدبازاری دولت به سر می‌بردند و اما روحانیت، در تاریخ سیاسی و مذهبی ایران روحانیون با برخورداری از چند ویژگی توانستند در حرکتهای ضدحکومتی و ضدخارجی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. روحانیون در مقایسه با سایر اقشار و نیروهای اجتماعی و تشکلهای سیاسی سازمان‌یافته‌ترین و منسجم‌ترین نیروهای اجتماعی ایران را تشکیل می‌دهند. منبع قدرت روحانیون نفوذ آنان در مسائل اجتماعی و فردی است، زیرا از آنجا که مسلمانان در بیشتر اعمال فردی و اجتماعی خود را مقید به رعایت اصول شرعی می‌دانند. برای داشتن ملاک و عیار در مشروع بودن کارهایشان به مراجع رجوع می‌کنند و این امر، نفوذ مراجع را در حیطه وسیعی از مسائل اجتماعی و فردی مردم گسترش می‌دهد و موجب تسلط نفوذ دینی آنان می‌شود، قدرت بیان و دارا بودن منشأ مردمی روحانیون را نباید در ایفای نقش آنان در پویای تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نادیده گرفت. حوزه علمیه قم در ۱۲ سال اول سلطنت محمدرضا شاه از لحاظ رشد افکار و اندیشه‌های سیاسی بر حوزه‌های علمی دیگر برتری پیدا کرده و به‌ویژه در سال‌های نهضت ملی کردن صنعت نفت که موج آزادی‌خواهی سراسر ایران را فرا گرفته بود، روحانیون همراه با سایر اقشار و طبقات جامعه تلاش گسترده‌ای برای تحقق اهداف ملی انجام دادند. تعداد بسیاری از روحانیون به‌طور علنی به نفع دکتر مصدق وارد عمل شدند. با دستگیری و تبعید امام به ترکیه تا سال ۱۳۵۶ روحانیون عکس‌العمل مهمی در مقابله با نظام سیاسی حاکم انجام دادند. در عین حال روحانیون مبارز حوزه‌های علمیه که رهبری امام را پذیرفتند به سیاست روی آوردند و سعی کردند با اقشار مختلف تحصیل‌کرده‌ها، روشنفکران و توده‌ای مردم رابطه برقرار کنند. (www. pajoohe. com)

نتیجه گیری

تلاش شاه در چارچوب برنامه نوسازی و دگرگونی اجتماعی بر اساس درآمدهای نفتی، محدود کردن اندیشه دینی و فردی کردن آن بود در دوران پهلوی، سیاست هویت سازی در ایران دچار تغییر شد، اما هویت ملی که پهلوی دوم بر آن تکیه داشت، تلاش می نمود تا افکار و اعتقادات شیعی را به بهانه وارداتی و عربی بودن، تغییر دهد. میشل فوکو در مواردی متعدد، عامل اصلی قیام را در باورهای مذهبی مردم ایران جستجو کرده است. وی، سه عامل اصلی را در پیروزی انقلاب اسلامی ایران مؤثر دانسته است: مذهب، اراده جمعی مردم و رهبری امام خمینی.

شاه برای تضعیف اسلام شیعی و رواج تسامح مذهبی در راستای بسط و گسترش سکولاریسم، تأسیس دو نهاد فرهنگی را در دستور کار خود قرار داد: بنیاد فرهنگ ایران و کتابخانه پهلوی؛ دو رکن سیاستگذاری فرهنگی که با تبلیغ مشترک ادیان، سعی میکردند وانمود نمایند که هویت ایران، همان ماهیت فرهنگی قبل از اسلام است، و در همین راستا، نهاد سلطنت را جزئی اصلی ارکان هویت ایرانی قلمداد کنند.

برگزاری جشن‌های سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ ش. تماماً در جهت تبلیغ نوعی ناسیونالیسم افراطی بود، و ایدئولوژی حکومت، در پی بیرنگ کردن اندیشه اسلامی و بی‌اعتبار کردن شأن علمای مسلمان گام برمی داشت شاه در ادامه پیاده کردن اصول انقلاب سفید، خود در آغاز دهه ۵۰ ش. فرمان تشکیل سپاه دین را صادر کرد، که از مشمولان خدمت وظیفه طلبه و زیر نظر سازمان اوقاف تشکیل می شد. این سپاه، فعالیت رسمی خود را از ۲۸ بهمن ۱۳۵۱ آغاز کرد. شاه با ساماندهی جدید سازمان اوقاف و ایجاد سپاه دین که تابع این سازمان بود، در تلاش بود تا هم استقلال مادی حوزه را با مشکل مواجه کند و هم ارتباط معنوی مردم را با روحانیون قطع نماید.

در مجموع، از دهه ۴۰ به بعد که روند نوسازی با اهداف مختلف پیاده می شد، شاه توسط جناح‌های منتقد مذهبی همواره تحت فشار بود و به چالش کشیده می شد. در نتیجه، حکومت به بحران کشیده شد و نارضایتی‌های اجتماعی در فرایند گفتمان اسلامی به جنبش انقلابی تبدیل شد. اسلام انقلابی، ایدئولوژی سلطنت را نفی کرد و کنش عدم رضایت، تبدیل به جهت‌گیری انقلابی شد. گفتمان انقلابی - اسلامی از طریق مطرح کردن مشکل اصلی به نام تضاد بین اسلام و کفر، اختلافات طبقاتی و شکافهای اجتماعی را تعالی بخشید و جامعه مسلمان در جنگ با استبداد، بیحد و حصر متصور شد.

پهلوی دوم که برنامه‌های نو سازی خود را با جدیت تمام پیگیری می کرد، به دلیل آنکه نه تنها

نوسازی دینی را مدنظر نداشت، بلکه اساساً دارای برنامه‌هایی برای کنار گذاشتن سیاست مذهبی و ایجاد جامع‌های سکولار بود، به سدّ سراسری و نفوذناپذیر نیروهای مخالف برخورد کرد. علت ناکامی برنامه‌های توسعه حکومت، ریشه‌های قومی و مذهبی روستائیان و اثرپذیری فرهنگی از روحانیت بود، که ایدئولوژی سکولار شاهنشاهی هم نتوانست در بین آن‌ها طرفدارانی بیابد.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی، پرچهر (۱۳۷۶)، "طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران"، فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۹.
۲. ادیبی، حسین، (۱۳۵۸)، *طبقه متوسط جدید در ایران*، تهران: انتشارات جامعه ۳-ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر قومس.
۳. اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه.
۴. امجد، محمد (۱۳۸۰)، *ایران؛ از دی‌کتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*، ترجمه‌ی حسین مفتخری، تهران: انتشارات باز. ۶-امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، *جامعه‌ی سیاسی، جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی ملی*، تهران: نقش و نگار.
۵. آشوری، داریوش (بی‌تا)، *ایران شناسی چی ست؟*، چاپ دوم، تهران: انتشارات گاه. ۸-آل احمد، جلال (۱۳۷۵)، *غرب زدگی*، تهران: انتشارات فردوس.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۸۵)، *دی‌باچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر نگاه معاصر. ۱۱-تری، کارل (۱۳۸۸)، *معمای فراوانی «رونق‌های نفتی، دولت‌های نفتی»*، ترجمه‌ی جعفر خیرخواهان، تهران: نشر نی. ۱۲-توحیدفام، محمد (۱۳۸۲)، *دولت و دموکراسی*، چاپ اول، تهران: روزنه.
۸. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶)، "رانت، دولت رانتی‌ر و رانتی‌ریسم"، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۲۵ و ۱۴-۱۲۶ خضری، محمد (۱۳۸۴)، *اقتصاد رانت جویی*، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

۹. خضری، محمد (۱۳۸۱)، *رانت جویی و هزینہ‌های اجتماعی آن*، گزارش تحقیقاتی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، شماره‌ی ۱۶- ۸۱ دلفروز، محمدتقی (۱۳۸۱)، «*رانت نفتی، بحران مالی و دموکراسی در خاورمیانه*» در *دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه*، تهران: انتشارات سلام.
۱۰. ربانی، رسول و ابراهیم انصاری (۱۳۸۵)، *جامعه شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان. ۱۸-رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۸)، *اقتصاد ایران*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۱۱. رهبری، مهدی (۱۳۸۳)، *اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران*، تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۲. شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹)، *نظریه‌ی دولت تحصی‌لمدار و انقلاب اسلامی*، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۲۱-طیبیان، محمد (۱۳۷۱)، «*رانت اقتصادی به عنوان یک مانع اقتصادی*»، برنامه و توسعه، شماره ۴.
۱۳. عمویی، ابوالفضل، مذهبی، مهدی (۱۳۷۸)، «*رانت نفت و دروس‌هایش*»، ماهنامه زمانه، شماره ۶۹.
۱۴. عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۲)، *تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۵. عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۸)، *تحولات سیاسی-اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، به اهتمام مجتبی مقصودی، چاپ سوم، تهران: انتشارات روزنه.
۱۶. قاسمی، محمد علی (۱۳۸۶)، *آسیب شناسی فرهنگی دولت مدرن در ایران*، مجموعه مقالات در *کتاب دولت مدرن در ایران*، با اهتمام رسول افضلی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۱۷. کردزاده کرمانی، محمد (۱۳۸۰)، *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۲۷-کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه مدنی، دولت و نو سازی در ایران* معاصر، ترجمه‌ی کمال پولادی، تهران: انتشارات باز. ۲۸-کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
۱۸. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۴)، «*اقتصاد سیاسی کشورهای صادرکننده نفت*»، ترجمه‌ی علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۹۵ و ۹۶.
۱۹. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۷)، *نه مقاله در جامعه شناسی تاریخی ایران: نفت و توسعه اقتصادی*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز. ۳۱-مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶)، *افزایش درآمدهای نفتی ابزار پولدارشدن دولت*، روزنامه اعتماد، شماره ۱۶۲۷.

۲۰. میر ترابی، سعید (۱۳۸۴)، *مسائل نفت ایران*، تهران: قومس.

۲۱. -یلی، مسعود (۱۳۸۳)، *ایران و معمای توسعه نیافتگی*، تهران: مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه شریف.

۲۲. همدمی خطبه سرا، ابوالفضل (۱۳۸۳)، *فساد مالی و اقتصادی*، تهران: مرکز مطالعات راهبردی.

۲۳. Acemoglu, D. , & Verdier, T. , the choice between market failures and corruption, (American economic review, Vol 90 , no 1 , 2000) .

۲۴. Beblawi, H. , & Luciani, G. , The Rentier state, (London: croom Helm, 1987) .

۲۵. Luciani, Giacomo, "The Rentier state in the Arab world" in the Arab state, (London: 1986) .

۲۶. Pearce, D. , The mit dictionary of modern Economics, (mit press edition, 1989) .

